

چه کسانی حق دارند با تروریسم مبارزه کنند

هادی پاکزاد

تا چه حد این هیاهو جدی است

بعد از انفجارهای یازدهم سپتامبر در نیویورک و واشنگتن، پدیده‌ی دیرپایی به نام «تروریسم» در سطح جهان به رفراندوم گذاشته شد. در این همه‌پرسی خوب‌خودی جهانی تمام کشورها، دولت‌سازمان، احزاب، گروهها، سازمان‌ها، انجمن‌ها، فرقه‌ها، دسته و جمعیت‌ها، سازمان‌های مسلح متحد و تمامی نهادهای وابسته به آن و بخصوص مردم در سراسر جهان، پدیده‌ی به نام «تروریسم» را یک صندیا محکوم کردند و متفقانه برای مبارزه جمعی با آن داوطلب شدند ولی متأسفانه این همبستگی جهانی نفرت از تروریسم، هنوز به درکی واحد از مفهوم آن در سطح جهان نائل نشده است. از این‌رو تا زمانی که بشریت نتواند برای پدیده‌ی به نام «تروریسم» معنایی نزدیک به هم و در نهایت یکسانی بیابد سخن مبارزه‌ی جهانی با تروریسم سراسری بیش

نیست. دلیل این امر، بدیهی و روشن است زیرا مگر می‌شود من، شما، آمریکا، کشورهای اروپایی، آسیایی، آفریقایی، دولت‌ها، احزاب و همه و همه با «تروریسم» مخالف باشیم، اما همچنان تروریست‌هایی باشند که بتوانند وحشت بیاوریند. بنابراین اگر بپذیریم همه بشریت - آن‌گونه که اعلام کرده‌اند - ضد تروریسم هستند پس نباید تروریستی در جهان یافت شود اما در کمال تأسف این پدیده‌ی ضد انسانی نه تنها وجود دارد بل که بیش از گذشته حضورش را فزاینده‌تر و جهانی‌تر کرده است.

باور چنین نیست که مخالفت و مبارزه با تروریسم که همبستگی طاهری جهانی را با خود به همراه دارد، کذب و فریب باشد حتی ایالت متحده آمریکا و دیگر امپریالیست‌ها و دست‌نشاندهای آنان که در پروسه‌ی رشد تاریخی‌اشان سوابقی آشکار از تجاوز و سرکوب ملت تحت ستم را در حافظه‌ی تاریخی ملت جهان ثبت و حک کرده‌اند نیز فغان و فریادشان از اعمال تروریستی که بر آنان وارد می‌آید و چینی از حقیقت را در خود دارد. هیچ قدرتی هر اندازه کوچک یا بزرگ، در ابراز تظاهر از مقله‌ای به نام تروریسم، کمترین شک و تردیدی به خود راه نداده است و همه بدون استثنا در مبارزه با تروریسم اتفاق نظر دارند و همه نسبت به آن چه از دیدگاه خود می‌گویند صادق هستند.

تمرد در عملکرد متفاوت همین دیدگاهها در عرصه‌ی حیات اجتماعی و واکنش‌های کور در در برابر آن، هویت تروریسم را بر ملا می‌سازد. ساده‌انگاران است که تروریست را موجودی فطری و غیالی تصور نمود که به بهای نابودی و سرک داوطلبانه برای خودش، قسمدی جز آدم‌کشی ندارد او فرزند ناقص‌الخلق‌ه‌ی والدین خود است و تکثیر آن بستگی به فراهم بودن شرایط و بستر مناسب در جوامعی دارد که قوت‌های حاکم‌ه‌ی آن جوامع، شرط یفا و وجودشان را در «هماندستاری» همه‌چیز و همه‌کس با خود می‌دانند. این نوع جوامع دائماً در حال تولید خطوط فرمز هستند و مرتباً در صدد کشف قوانین بازدارنده بجهت و برای اجزای «قانون»، پیگیری و پیوسته، با صرف مبالغه کلان ابزارهای با فراهم می‌کنند تا وارد شوشنگانی احتمالی در خطوط فرمز را خفه گردانند. جوامعی که اصرار بر «هماندستاری» دارند در

خوشبختانه‌ترین فرضه که امران را خیرخواه و به حق تصویر کند، باز هم نمی‌توانند حرفی از آزادی به میان آورند. «من» نمی‌شده از هویت خود یا باید «وجود» نداشته باشم و یا عروسکی بیش برای «هماندستاری» خود نیستم. در چنین شرایطی، هر دولت و یا حاکمیت «هماندستاری» جامعه‌ای را حاکم است که مانع به چهارمیان، چاپلوس‌ها، مظاهره‌ها، غیرمولدها، لعین‌ها، غیرمتخصص‌ها، ناناسته بکه داشته شده‌ها، هیپوتیزم شده‌ها و ناپایانی‌ها افروزی امور را در دست دارند که برآیند آن چیزی جز تفاوت فاحش ثروت و فقر، افزایش نوظه‌ناپذیر جرم و جنایت در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی نمی‌تواند باشد.

برای تروریسم تعریف وجود دارد

تروریسم فقط اعمال کور و مایوسانه‌ی آن‌هایی که به دلیل فقدان بستر مناسب و اختناق دست به اعمال می‌زنند نیست. تروریسم مجموعه‌ای از اعمال و رفتار کسانی است که «هر وسیله‌ای را برای رسیدن به اهداف و مقاصد فردی، گروهی و ملی‌اشان»، حتی به بهای کشتار مستقیم و غیرمستقیم انسان‌های بی‌بنا، قانونی و مشروع می‌دانند. این متدهای ماکیاویلیستی، حتی اگر به صورت «قانون» هم درآمده باشند نه تنها مفهوم تروریسم را قلب نمی‌کند بل که به درستی واژه‌ی «تروریسم» دولتی» را دارای معنا می‌سازد. تروریسم دولتی که در پی گسترش نفوذ برای منافع سری نیاید از انحصارات خود است، از بسط حضورش در عرصه‌ی جهانی، در این مسیر خالص‌ان‌برافراز کام برداشته و همچنان گرم می‌دارد. وجه مشترک تروریسم دولتی با «تروریسم» در استفاده کور از هر وسیله برای رسیدن به هدف است. اما تفاوت آن‌ها در این است که اولی با قدرتش آدم‌کشی می‌کند ولی دومی با آزادی کردن خود همان کار را انجام می‌دهد. تروریسم دولتی، درک روشنی از دموکراسی برای پیمان دسته، گروه و حتی ملت همادست ساخته شده خودش دارد و اصرار بر آن کس که با ما نیست پس دشمن است می‌دهد. بر این اساس این دشمن می‌تواند درون کشور و یا بیرون از آن باشد. فرقی نمی‌کند. مهم این است که همیشه باید دشمن وجود داشته باشد بدون دشمن



امکاناتی که لازمی تولید آن، کار به هم پیوسته جهانی را تا این اندازه ضروری کرده است نمی تواند ستایش و قدردانی از «سرمایه جهانی» را در پی داشته باشد.

سرمایه جهانی که در رأس آن شرکت قرار دارند بر سرشفت سبزی بازاری، مرکز نمی تواند به آن چه نازد نسنده کند. آمریکا با این که بیش از سی و پنج درصد تولید جهان را به تنهایی در اختیار دارد، لحظه‌ای همه به مخلفاتش حضور نمی‌کند تا تلف کرده، به کسی چیزی ندهد و تمام مناسبات خود را با همه کشورهای قطع کند و با خیال راحت در بهشت که سالها با حاکمان، غارت توطئه لشکر کشی، جنگ ... به دست آورد، خوش باشد. این کار برای «سرمایه» به خصوص از نوع جهانی شدنش به این می‌ماند که کسی تصمیم بگیرد آب قنایس را بنوشد! سرمایه تا حضور دارد چاره‌ای جز پف کردن ندارد. نتیجه‌ی حاصل این که چند هزار امپریالیست بیوف کرده از

بیست و یکم که تنها دو گزینه را پیش روی بشریت قرار داده است، به انتخاب عنایت دست یابد.

تصادفی نیست که «تورویسم» نیز همانند «سرمایه‌های» که می‌رود کمیت جهانی شدنش بآیند بپذرد. حضوری جهانی پیدا کرده است.

بشریت بابت رشد و تکامل حرکت انحصاری سرمایه، از بدو تولدش تا امروز، از یک طرف دستاوردهای بسیاری داشته و از طرف دیگر بهای فوق سنگینی پرداخته است که حاصلش خلاصه شده آن تعداد کمتر از ده تا بیست کشور پسرفته است که حدود هشتاد درصد امکانات مالی، تولیدی، تکنولوژیکی جهان را در اختیار دارند که تازه صاحبان عمده و اصلی آن در میان همین کشورها به چند هزار نفر نمی‌رسند. در کنار آن، صدها میلیون نفر در سراسر جهان در فقر مطلق از گرسنگی از بین می‌روند و صدها میلیون نفر دیگر در زیر خط فقر قرار دارند که هر سال بر این جمعیت بالای چهار میلیارد نفری که سهمی بیشتر از بیست درصد امکانات جهانی را هم در اختیار ندارند، اضافه می‌شود. این در حالی است که ثروت این چند هزار آبر شوتمند جهانی، شصت و شش درصد نیروی کار و منابع همه‌ی مردم جهان بوده است. پس بازتاب چنین مناسباتی بآیند فاضلی در توزیع

تورویسم دولتی دوام نمی‌آورد اما «تورویسم» خود آزادی و دموکراسی منش را ناخواسته و ناانست ناپید می‌سازد. تورویسم کشور مزدور ناگاه تورویسم دولتی و ضرورت وجود آن می‌گردد. در حالی که خود [تورویسم] محصول بی‌چون و چرای تورویسم دولتی است.

اتفاق نظر همگانی در صدها دین از «تورویسم» و مبارزه با آن واقعیت آشکار است که دیگر هیچ قدرتی را در جهان کنونی بر کار از آن قرار نداده است و خلاصی از این بحران نیز توسط یک یا چند کشور که بخواهند بر اساس کنش و منافع ملی خاص خویش به آن ننگرند و با آن مبارزه نمایند امکان پذیر نبوده و نخواهد بود. از آن جا که عوامل پیدایی این امر [تورویسم] کاملاً جهانی - ملی و ملی - جهانی شده است، مبارزه با آن نیز ضرورتاً باید ملی - جهانی و به عکس باشد.

بسیار لازم برای مبارزه با تورویسم

همسنگی ملی کشورها در پیوند با جهان غیرقابل انکار کنونی، برای همه ملل جهان سلاح دائمی، نوسه‌ی پایدار، رفاه و جهانی حاری از وحشت را به لرزان می‌آورد. این در سهرت است که انسان زمان ما بتواند بر اساس شرایط اقتصادی - اجتماعی درگیر شده در آغاز قرن

سرمایه، همانکون جهان را در لهی پرنگاهی قرار دادند که با جهان و خود را نابود می‌کند و با اجتماع جهانی تحت رهبری سازمان ملل متحد متحول شده در آینده تحول یوایی را از بیطن آن بیرون خواهد کشید که بهترین گزینه نیز همین است.

تجاه و تجاوز آشکار آمریکا و انگلیس به افغانستان، از همه به بهانه‌ی مبارزه با تورویسم، توهمین آشکار به شعور بشریت است. توهمین چند هزار امپریالیست بیوف کرده از سرمایه به مردم آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی و در یک کلام توهمین آن‌ها به شعور مردم همه‌ی جهان است. برچسب‌ها بصافحاص مبارزه با تورویسم جهانی، چرا بر لایق فرمان ریزگان را بانه‌ی تورویسم است معرفی کرده است؟ چرا گروه طالبان و بن لادن را با صرف میلیون‌ها دلار سخاوتمند دست و دل بازانه به وجود آورد و آن را بر کشور عقب‌مانده‌ی بسیار و بی‌کشیدی افغانستان حاکم نمود؟ چرا باید بروج‌های سر به فلک کشیدی تجارت جهانی توسط بن لادن فرو ریزند؟ چرا عامل جنایت در برج‌های دو قلوه‌ی و با این سرعت شناخته شد؟ چرا مردم خست از جنگ افغانستان تاوان از دفاع، باید قربانی تورویسم‌های دست یورده‌ی آمریکا باشند و چرا؟ آیا آمریکا به

هیچ یک از این سئوالات پاسخی داده است؟

ستم بریده نمی تواند تروریست باشد

تردید نباید کرد که در عصر انفجار جهانی امپریالیسم، امپریالیست‌ها برای بقا و استمرار سرشت انحصارگرایانه‌ی خود به دنبال گستره‌ی نفوذ در ته ماندن‌های منطقه‌ی آسیای میانه و خلیج فارس هستند تا با بن‌لاین پروری‌های جدید که قهرمانان آنند، آمریکا خواهند شد تکلیف کشورهای مستقل متعلقه را، یک بار و برای همیشه روشن سازند. هدف آمریکا مبارزه با دست پرورده‌های خود نیست، افغانستان قربانی توطئه امپریالیسم جهانی است. همان‌طور که قربانی‌های برج‌های تجارت جهانی، محمول توطئه پرچمدار مبارزه با تروریسم جهانی شاعراند.

در سرشت ملل تحت ستم، ستم نیست. قربانی ستم، نمی تواند ستمگری کند، مبارزه ملل تحت ستم، برای دفع و نفی ستم است. نفی ستم، عدالت نام دارد و این فریاد عدالت خواهی ملت‌هاست که امپریالیست‌ها را در طول تاریخ پراشته نگه داشته است. همین است که آن‌ها را پاکر به توطئه‌های در پس توطئه‌های دیگر می‌کنند. همین است که دیکتاتورهای دست‌نشانده سرخس‌های می‌دهند، تا عقب مسانده‌ترین و مستحجزترین حکومت‌های وامانده‌ی تاریخی حمایت و پشتیبانی می‌کنند و قهرمانانی می‌سازند تا جهت موج کوبنده‌ی عدالت‌خواهانه‌ی توده‌ها را منحرف کرده تا مبارز هم بتوانند بر امواج خروشان ره گم شده‌ی ملل تحت ستم به موج سواری‌های بیشترشان ادامه دهند. غافل از این که ایجاد انحراف در مبارزه بر حق ملل در زیر یوغ امپریالیست‌ها و حمایت از حاکمیت حکومت‌های توده‌ها را منتهی‌الذکر دیکتاتورهای واپس‌گرایی مستبد در ایمن کشورها، نه تنها صورت مسئله را پاک نخواهد کرد بل که به دلیل تحمیل آزارش در مبارزه قانونمند ملل آن را آن‌چنان بی‌نظام می‌سازد که برآیند آن ظهور تروریسم کور می‌شود تا حدی که مبارزه‌ی عدالت و عدالت‌خواهانه را از اساس قلب کرده، به ضد اهداف انسانی‌اش تغییر ماهیت می‌دهد. تادم این روند در اقصی نقاط جهان، مسبب شده است که جهان متغی - نه امپریالیست‌ها - در نسیم دافن مبارزات

آزادی‌بخش با اعمال تروریستی دچار ابهام شود. وجود چنین ابهامی که دقیقاً در راستای منافع امپریالیست‌ها صورت‌گرفته می‌شود، به همسنگی جهانی‌در مبارزه‌ی بر حق ملل تحت ستم آسیای میانه، شرفیاب انکاری وارد آورده است. اگر نهفت‌های آزادی‌خواهانه‌ی جهان در گرداب توطئه‌های امپریالیست‌ها فرو روند و تحت هدایت مستقیم و غیرمستقیم آن قهرمان

گفته، حماقت‌ها، مقطع ه سال آن با امید کنند و در رویای مبارزه‌ی خودفاسازی‌های خویش مسخ گردند، تاریخ ماندگاری از این‌تارگری برای رهایی ملت‌های خود به یادگار نخواهند گذاشت. حقیقت ملل تحت ستم در شیوه‌ی مبارزه با ستم‌گر است، اگر مانند ستم‌گر - که از هر وسیله‌ای برای سرکوب استفاده می‌کند و تمام لوازم آن را کاپوشی و مصوب می‌گرداند و در یک کلام شیوه‌ی سرکوب و ستم‌گریش چیزی جز تروریسم نام ندارد - عمل شود، مفهوم عدالت ستم گم شده و به سختی می‌توان جایگاه هر یک را در افکار عموم ملل جهان مشخص نمود. در این صورت چه کسانی از این اشفنگی مقاصد سود خواهند برد؟ کسانی که با تکیه بر همان قدرت‌های میلیتاریستی و فاشیستی‌اشان، تروریسم را آن‌گونه که در راستای منافع غارتگران‌عاشان است ترویج می‌دهند و از زمینه‌ی فراهم شده در افکار ناآگاه عمومی مردمان کشور تحت حاکمیت‌شان استفاده کرده، خود را پرچمدار مبارزه با تروریسم چارزه تا بتوانند توطئه جهانی نفوذ در منطقه را با قربانی کردن ملل بی‌بناه افغانستان و برج‌های فروریخته انجام دهند.

در مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملت ویتنام بر علیه تجاوزات سفاکانه فرانسه و در نهایت امریکای ماهبنا متجاوز و دست‌نشانده‌ی بن لادن مانند آن‌ها، ملت قهرمان ویتنام نه تنها مخالفت خود را در جمعی جنگ‌بل‌که نزد افکار عمومی جهان و به ویژه مردم آمریکا آشکار کرد. در نتیجه بخش عمده‌ای از پیروزی‌ها و حاصل مخالفت فعال افکار عمومی امریکاییان و مردم جهان با امپریالیست‌های تجاوزکار بود. به دست آورد که بدین آن شکست امریکا ممکن نمی‌گردد.

امروز، بار دیگر امریکا آموزه‌ی تاریخی شکست در ویتنام را در پس گشفت سال‌ها از

حافظت‌اش زود و به خاطر موفقیت در هجوم به کشور کوچک یاناما و عراق متجاوز به کویت و فروپاشی اتحاد شوروی، و به خاطر وارد ساختن شش‌هوی پایانی به آن، حمله‌ی دستان‌نشان را از افغانستان از هم فروریخته و بسیار درکشیده، به پهناهی مبارزه با تروریسم افروزی خود آغاز کرده است.

سرمایه‌گذاری برای تروریسم

باید پذیرفت که امپریالیست‌ها به سرکردگی آمریکا در طمع‌ریزی برای دور جدیدی از تجاوزات‌شان، بهانه‌ی مفیولی در آماده‌سازی افکار عمومی در بخش وسیعی از مردم جهان، به وجود آوردند: «تروریسم» سرز نمی‌شناسد و می‌پندار که تاملی را در جهان هدف گیرد. تروریسم توانسته است ترس و وحشت را در سراسر کشورهای پیشرفته به وجود آورد. مردم این کشورها را در خطر انفجارهایی فرار دهنده ترس می‌نویسند که با تاملی در ذهنی آن‌ها هر لحظه در معرض انفجارهای میکروبی و شیمیایی قرار دارد. هیچ پدید نیست تا بار دیگر هواپیمای مسافربری ریخته نشوند و با مسافران‌شان جایی را متهدد سازند و هزاران بی‌گناه را با مرگی ناگهانی و غافلگیر کتف مواجه سازند. آیا این‌ها برای کشورهای شرق پیشرفته در عصر حاضر که امپریالیست‌ها بر آن‌ها حاکمیت دارند کافی نیست تا بخش وسیعی از افکار عمومی مردم را برای تجاوز جهان‌خواهانه‌ی خود آماده سازند؟ بی‌جهت نیست که اجاع جهانی در مبارزه با تروریسم در این شرایط برای تمام کشورها ایمنی می‌گردد، چرا که امپریالیست‌ها برای رسیدن به مقاصدشان که همانا یف کردن توجفات‌ناپذیر «سرمایه» است، به افکار عمومی مردم اکثر کشورها نیاز دارند. این کار، توسط عواملی سرسپردگی محلی آنها در کشورهای ریز و درشت عینف نگه داشته شده یا با اعمال و خسیانه‌ترین اعمال تروریسم دینی درون کشورهای زمینه‌سازی و اجرا می‌گردد. حاکمیت‌ها تمایزات خود چنین کشورهایی با هر حربه‌ی سازگار با بافت تاریخی کشور خود، در راستای منافع استراتژیک اربابان‌شان، توده‌های مردم را به منظور اطاعت و استعمار هر چه بیشتر، تحت شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین

روض‌های سرکوب و خفقان قرار می‌دهند در چنین کشورهایی: نخل شیدان خبیج سسای دیگری و وجد ندارد. قوانین باظرفند یکی در پس دیگری مضمون می‌شوند تا هر صدایی را در حلقوم خفه کرده‌اند و سبایل و ابزارهای سرکوب به کار می‌آیند تا از حرم «پادشاه‌های حاکمیت این تئوریسم‌های دوتی مبرون کشورهای حاصل حفظ تلفص «سرمایه‌های جهانی» پاسداری کنند. امپریالیسم و عوامل کوچک و بزرگ آن‌ها به کجاپشان لطمه می‌خورند که در جهان فوق پیشرفت‌های که آنان به پیشرفت عرضه کرده‌اند هم‌اکنون میلیون‌ها، میلیونها نفر از انسان‌هایی که کار می‌کنند و در ارض‌های ما می‌آفرینند به سرکوب تدریجی حکومت و بقیه نیز باید زنده و وحشی که نمره‌ای آفرینندگان تمدن یک‌پارچه شده سرمایه‌های جهانی» می‌باشد، به سر برود.

تئوریسم دولتی اسرائیل که یکی از شاخص‌ترین آن‌ها است باید آفریده شود و به عنوان یکی از اصلی‌ترین پایه‌های امپریالیسم، در راستای منافع جهانی آنان، ایفای نقش کند. مبارزه با سه‌پویست‌های تئوریسم اسرائیلی که کنترولران آن شامل نمرای از همان چند هزار امپریالیست جهانی هستند، هرگز نباید به گونه‌ای جهت یابد که مبارزه یا قوم یهود تبلیغ گردد. تئوریسم جهانی بستر لازم برای چنین تبلیغی را برای پاسخ‌گویی به وجدان انسانی مردم کشورهای خود و جهان فراهم می‌کند تا دستان‌های سرکوب مثل منطقه، یا قربانی کردن ملت‌ها از فلسطین باز باشد. حاکمان سه‌پویست - امپریالیست اسرائیلی می‌توانند خالق قتل‌عام‌های دسته جمعی مردم بر دفاع و آزادی فلسطین باشند. آن‌ها اجازه دارند در کنار ثروت‌های غارت شده همین مردم، چادرها و مخروبه‌های فلسطینی‌ها را با ساکنان به آتش کنند و هر جنبش‌های که به متجاوزین قتمه بگویند در لیست تروریست‌ها قرار دهند. اما فلسطینی‌ها نیز همانند ویتنامی‌ها نباید برای انتقام - مردم عادی مسیح شده اسرائیل را تحت هر دلیلی آماج حملات خود قرار دهند. امپریالیسم‌ها با هر شکل و شکلی که باشند، هیچ مردمی - با هر دین و مذهبی برایشان فرقی نمی‌کند. آنان تنها کسانی هستند که کاملاً با مفاهیمی نظیر: وطن، قوم، ملت دین و مذهب، و... می‌گمانند. سرمایه‌های

جهانی» کم‌ترین تمسبی نسبت به هیچ ملت ندارد. سرمایه‌های جهانی اگر بلدان توسعه‌یافته تمام بر سرها یا تائیدی مردم بی‌گناه آن‌ها، انباشت سرمایه‌ها را در پی می‌آورد. کم‌ترین تئوریسم در تائیدی همه چیز به خود راه نخواهد داد.

سه‌پویست‌های امپریالیست اسرائیلی، از دین به عنوان ابزاری برای ایجاد وحدت مردم سرگردان و رنج کشیده در اکثر کشورهای جهان استفاده کردند تا از آنان برای سرپوش گذاشتن بر مقاصد امپریالیسم جهانی استفاده کنند.

نهیشت‌های آزادی بخش شرقی در سراسر کشورهای با حاکمیت ارتجاعی، تک می‌دانند که سال تمام جهان با سر قوبت و دین وحشی که داشته باشند، با یکدیگر همیشه بوده و دارای منافع مشترک در مبارزه با امپریالیسم هستند. از این رو، در مبارزه با امپریالیسم و راه‌های بخش نباید خود را در عرصه‌ی عمل واکتبی که ارتجاع و امپریالیسم‌ها به آن وادار می‌کنند، تن داده و در آن غرق شود. برای این چنان اعمالی، چیزی جز ایجاد خشم در مبارزه‌ی همیشه جهانی نوجوانان تحت ستم به بار آورده و نخواهد آورد.

چه کسانی حق دارند با تئوریسم مبارزه کنند

با پیش آمدن وقایع شوم تیوریک و باشتگن، همه‌ی کشورهای و دولت‌ها، خواهان اجماع جهانی در مبارزه با تئوریسم تحت رهبری سازمان ملل شده‌اند تا با همکاری یکدیگر علاوه بر تعریف تئوریسم شیوع‌های مبارزه با آن را در دستور کار همه‌ی کشورها قرار دهند. آیا چنین کاری امکان‌پذیر است؟

چگونگی پاسخ به این سؤال از طرف مردم تمام ملل جهان و دولت‌های مردمی و مردم‌سالار کشورهای پیشرو به دو گزینگی مربوط می‌شود که در شرایط حاضر امپریالیست‌ها پیش روی بشریت قرار داده‌اند. آیا امپریالیسم‌ها می‌توانند رهبری مبارزه امری را به پیش ببرند که خود مثل‌المثل آن بوده و تلاطم حیانتان بسته به تئوریسم و تئوریست‌های آن است؟ در صفوف امپریالیست‌ها نه تنها از مبارزه با تئوریسم خبری نیست بل که آن‌ها برای ملتها و وحشت جنگ و تجاوز، مرگ و نیستی را تاراج دیدند. حتی آنان که در اثر اختناق و فشارهای

تایفروانه‌ی دولت‌های خوششان، به امپریالیسم دل خوشی می‌کنند. در پی نمی‌آید که سهام سنگین را از خودت برداشت. در عصر کنونی، مبارزه جهانی با تئوریسم، منتهای جز مبارزه با امپریالیسم ندارد. در این ستم‌نازده مثل کشورهای تحت حاکمیت امپریالیسم، بیشترین سهم در برادانه که در هسته‌ی این ملتها می‌نشیند پرتوی این برهائی فسیل شده را به خاک می‌مالند. در این راستا عملکرد مثال کشورهای تحت ستم که جمعیتی بالای چهار میلیارد نفر را پوشش می‌دهند، نقش تعیین کننده دارد که چگونه عملکرد آنان در مبارزه جهانی علیه امپریالیسم و تئوریسم می‌تواند کار ساز باشد.

کشورهای که اسرار در «دولت‌سازی»

همه مردمان خوشی را دارند، بسته به اینکه همان شعار امپریالیسم‌ها را می‌دهند که می‌گویند: «همه باید تکلیف خودشان را با آنچه ما می‌گوییم روشن کنند»، اگر تئوریسم جهانی زاده عملکرد میلیتاریستی و سیاست چپال کردن‌کنان امپریالیسم جهانی است. تئوریسم درین کشور نیز در تمام کشورهای حاصل نگرش قدرت‌های حاکم بر حقایق مطلق خوش است که همین نگرش، معجز اعمال هر گونه رفتاری را نسبت به مخالفین می‌دهد یا وجودی که این کشورها عمیقاً از تئوریسم درین کشور می‌رنج می‌برند. در خوشبختانه‌ترین فرض - خود نمی‌توانند که حاصل عملکردشان را دیر یا زود در می‌کنند. برای مبارزه با تئوریسم جهانی، هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی برسد. آن‌ها باید، چرا که تنها تعریف منطبق با منافع خویش را تئوریسم می‌شناسند، این امر در مورد تئوریسم درون حکومتی - کشورهای نیز صادق است: حکومت‌هایی که بر اساس منافع و پیامدها انحصارشان، تعریف از حق و عدالت را مطلقاً در اختیار خود می‌دانند و به هیچ گرایش عینی فکری دیگر که برآیند حضور طبقات و دیگر قشرهای مردم است بها نمی‌دهند و آن‌ها را با تمام امکانات و وسایلی ممکن سرکوب و تحقیر می‌کنند، در یک کلام «تئوریسم دولتی درون کشوری» را عینیت می‌بخشند، نمی‌توانند نقش و سهم واقعی در مبارزه با تئوریسم جهانی، یعنی مبارزه با امپریالیسم داشته باشند.

خوبستانه‌ترین نگاه به این دست از کشورهای، تنها در صورتی که جناح‌های مترقی و دیرنگر آن‌ها، و نیروهای خارج‌خود مردمی که بازتاب خواستهای آنان هستند بتوانند از روی ناچاری و پامی تحت تاثیر تئوری‌های تروریستی قرار نگیرند، و یا در پیش گرفتن مبارزه فعال مردمی ساختار قدرتمند حاکم چنین کشورهای را با مردم سالار گردانند. در این صورت است که چنین کشورهایی می‌توانند در سرمدی جهانی، سهمی در مبارزه با تروریسم جهانی که همان مبارزه با امپریالیسم است ایفا کنند.

اگر تمام و یا اکثریت نیروهای «درون کشوری» مطالب تحت ستم امپریالیسم و مثل مترقی یا استواری واحدی در مبارزه با تروریسم سرمایه‌ی جهانی امپریالیسم، نه مانده نفس کشورها را بی‌توجه به این که آن‌ها از چه قوم و نژاد و دین و آیین هستند قطع کرده و می‌کند، و اگر ضرورت‌های حاکم بر جهان امروز، همگان را به استواری واحدی در مبارزه با تروریسم جهانی رهنمون شود امپریالیست‌های پف کرده از سرمایه نیز به نظر جهانی تحت مدیریت سازمان ملل متحد تجدید ساختار شده آینه که در راستای معادلات برای مردم سالار جهان گام برداشته اند.

برخواهاند نامشروع آن دو خواهد شد.

در شرایط «جهانی شدن» سرمایه‌ی انحصار شده جهان، مبارزات درون کشوری مردم هر کشور با ارتجاع داخلی، نمی‌تواند بدون مبارزه با امپریالیسم جهانی حرفی برای گفتن داشته باشد. همانطور که مبارزه جهانی با امپریالیست‌های تروریست، بدون مبارزه با حکومت‌های ارتجاعی درون کشوری امکان‌پذیر نیست. چنین ارتباط پیوسته‌ای، از آن جهت نمودار را به طور عینی بیرون نموده و که دیگر نمی‌توان از مناسبات بیرون بسته در شرایط «درون کشوری» هر کشور، در بیگانگی نسبی با مناسبات حاکم بر جهان، فاکتور ساز اراده ملی خود نیروی در جهان وجود ندارد که بتواند روند «جهانی شدن» را متوقف گرداند.

خصلت رشد نوظده نیروهای مولده جهانی، به هیچ «تولیدی» اجازه نمی‌دهد تا در محدوده یک کشور و به دور کار بایم بیرونی جهانی قابل عرضه گردد به بیانی دیگر «کار» که تولید حاصل نمودن است. بشر از هر زمان دیگری جهانی شده است «کار» جهانی،

مناسبات جهانی را گریزناپذیر می‌سازد. کم‌ترین تردید نباید داشت که مبارزات بسیار پشرفته و مترقی مثل کشورهای جهان، یا «جهانی شدن» نیست که سرستیز دارند آن پیشگامان مبارزه جهانی، قبل از همه، صافی شوم انحصارات یکپارچه شده امپریالیست‌ها را در پس آن می‌شنوند و در صورت رغبت کامل آن، که هم‌چونک با هجوم دست‌نشانمش به افغانستان غسه از جنگ نمود اشکاز نوری پیدا کرده است، فاجعای هولناک را برای گل بشریت بسط می‌کنند. سخن آسان مبارزه با جهانی‌سازی اقتصاد انحصارگر کن امپریالیسم است. آن‌ها با امریت و سلطه امپریالیسم در مناسبات اقتصادی - سیاسی بر جهان سرستیز دارند و در این راستاست که باید تعامل مثل کشورهای توسعه نیافته نیز، حرکت اساسی در مبارزات درون کشوری خود را در پیوند و رابطه با مبارزه جهانی علیه امپریالیست‌ها سازمان دهند.

مبارزه جهانی علیه ریشه‌ی تروریسم را در جهت متافع ملی خود تعریف نمایند. این حرف بدین معناست که باید همه نیروهای مبارز و پیشرفته «درون کشوری» هر کشور بتوانند با لحاظ کردن منافع یکدیگر و دست‌یابی به وحدت ملی واقعی، نه غایت‌ترین تقاضای در مبارزه با امپریالیسم برسد، و این کار زمانی میسر است که بستر لازم در امکان بروز با کوشش توسعه‌های متنوع مردم در رابطه با مقبولیت پیش‌گامان آن‌ها فراهم شود. موفقیت در این امر وابسته به گریز از هر حرکت انزواست که بدون «درود» تصمیم‌گیری شود هیچ نیروی بدون مردم، نیروی مردمی نیست، حتی اگر بتواند گمان را به ظاهر وادار به اطاعت کند. نیروی بدون مردم، وحدت نمی‌تواند و وحدت، هویت مردمی نمیدهد و از قلب می‌کند و در تکامل یافته‌ترین شکلش فاشیسم را به وجود می‌آورد.

مبارزه قانونمند با امپریالیسم یا تهن دادن به تروریسم

همین اندک دموکراسی نیز تاریخ طولانی از مبارزه مردمی را در حافظه‌ی خود جای داده است. برای امپریالیست‌ها تا هنگامی محترم است که بتوانند از آن به مثابه یک انگش برای در خلسه فرو بردن مردمشان استفاده برند آنها را در فرمی از رفاهی منح سازند که یا جهان را در پیچیده چشم منافع امپریالیست‌ها ببینند و یا در خواب نغدت فرو رفته، سلطه‌ی فاشیستی امپریالیست‌ها را بر جهان ترک و لمس نکنند ولی مبارزین و توده‌های، بشرد کشورهای غربی، مثل همیشه، همدارگون نیز با تظاهرات فراگیرشان در همبستگی با دیگر ملتها در مبارزه جهانی علیه سلطه‌طلبی امپریالیست‌ها در تهاجم نظامی به افغانستان شرکت فعال دارند. همبستگی مثل کشورهای غربی در مبارزه جهانی علیه تروریسم، و جنب افکار عمومی آنان، ضرورت مبارزه جهانی علیه تروریسم است. در این راستا، پیشگامان مبارزه با تروریسم در کشورهای جهان صوم، حضا، تفسیر شعارهای «مرگ بر آمریکا، انگس و به شعار «مرگ بر امپریالیست‌های تروریست» گام در ترک و تقهیه مبارزه مشترک جهانی برداشته داشت. شعار مرگ بر آمریکا، به ملت آمریکا هدیه نم‌کنند که منظور شاردند. آرزوی مرگ برای ملت آمریکا است. از این شعار امپریالیست‌ها استفاده می‌کنند و آن را برای مردم آمریکا در جهت منافع خودشان قابل تفسیر می‌سازند. اما شعار «مرگ بر امپریالیسم» در هر دو جنبه روش و غیرقابل تفسیر است. چرا که مردم آگاه آمریکا نیز از امپریالیسم جهانی نفرت دارند و نظام سلطه‌ی جهانی را در اصطلاح با متافع خود و کل بشریت قابل استمرار و بقا نمی‌دانند. شعار «مرگ بر امپریالیسم جهانی»، جهت مبارزه جهانی ملتها را روشن می‌سازد و آن‌ها را نسبت به حرکت متضمن مصلوبشان در مبارزه با تروریسم جهانی مستقیم و آگاه‌تر می‌کند.

یکس از مناسبات تهن راه کارها برای مبارزه با تروریسم جهانی و امپریالیسم، مبارزه جهانی به منظور تغییر ساختار سازمان ملل متحد به مثابه‌ی کلیدی‌ترین ارگان بین‌المللی در به سامان رساندن ستم سوبین جهانی است. این سازمان جهانی که در حال حاضر از طرفی فاقد

یکس از ویژگی‌های کشورهای تحت حاکمیت امپریالیست‌ها یعنی دموکراسی درون کشوری و سلطه‌ی فاشیستی «درون کشوری» است. کشورهای با نظام دموکراسی نمی‌کند در شرایط «درون کشوری» نسبی همان عمیق‌ترین فاصله‌ی طبقاتی را انکار نمود - که

یکس از مناسبات تهن راه کارها برای مبارزه با تروریسم جهانی و امپریالیسم، مبارزه جهانی به منظور تغییر ساختار سازمان ملل متحد به مثابه‌ی کلیدی‌ترین ارگان بین‌المللی در به سامان رساندن ستم سوبین جهانی است. این سازمان جهانی که در حال حاضر از طرفی فاقد

فردت اجزایی بین‌المللی است و از طرف دیگر برای پنج عضو آن در حدی اعتبار قائل است که هر یک از آن‌ها می‌توانند مصوبات همه بشریت را و تو کنند. عملاً توانایی مبارزه با تروپوسم جهانی را ندارد. تنها در شرایطی مبارزه با تروپوسم جهانی از حرف و سخنرانی به واقعیت می‌رسد که سازمان ملل متحد دارای قوای سه‌گانه‌ی مقتضی، قضاییه و مجریه بین‌المللی شود و بر اساس جمعیت کشورها، برای هر کشوری حق رای لحاظ کرد. در این صورت، حتی کشوری با بیش از یک میلیارد جمعیت نمی‌تواند مصوبات کل بشریت را و تو کند.

نظام «مبارزه‌ی انقلابی و هوشیارانه‌ی جهانی» مستلحا علیه تمامیت خواهان و هانداندمآزان» ملی - جهانی، در صورتی که مفهوم تضاد می‌تواند کارپردی فراگیر برای هر «حرکتی» در مخالفت و مبارزه با ارتجاع و حتی کشورها و مبارزه‌ی جهانی با امپریالیسم داشته باشد هیچ نهفتن انقلابی وجود ندارد که به هنگامی که به نتیجه‌ی عمل می‌رسد، خود نیز ناهوشیارانه بودن حرکتش افغان داشته باشد. هر حرکت آرمان خواهانه‌ی فشار ارتجاع جهانی و داخلی، اگرچه بر پایه‌ی «تفسیر وضع موجود» استوار است که از این منظر دو مترقی و مردمی

بودن آن کم‌ترین تردید روا نیست. اما اگر در روشنی از تئوری خود به دست ندهد، در پرتوهای فرو می‌افتد که در موفقیت‌آمیزترین حاصل و نتیجه‌ی کارش، «حاکمیت تروپوسمی بر یونسکو» را به ملت خود عرضه خواهد کرد. نهایت امر این که چنین نهفتن‌هایی، عملی‌رغم بی‌فراوان‌شان در «ناکشایی برای تغییر ساختار ارتجاعی وضع موجود کشورهاشان»، به ضد خود تغییر ماهیت می‌دهند. ریشه چنین تغییر ماهیتی را، در صورتی که بستر مناسبش مانند نمونه کامبوج فراهم آید باید در خمیره‌ی سرشت ناخودآگاه آن نهفتن‌هایی جستجو کرد که نتوانستند با نفوذ اندیشه‌ی تاریخی حاکمان خود که چیزی جز «حقیقت معقل» نمی‌شناختند مبارزه کرده و آن را دفع نمایند. «حقیقت معقل» سکون را پلس می‌سازد و بسزای حفظ آن، چاره‌های جز پکسان‌پذیری همه چیز و همه کس با خود ندارد. این جاست که خود را مجاز می‌داند تا با هر «تغییر و تحولی» که بیان «حقیقت معقل» را خنثی‌نماید با هر وسیله‌ی ممکن، به ستیز برخیزد. اعمالی سزشت چنین نگرشی که وجه غالب آن در استعمار تمامیت‌خواهان و هانداندمآزان است حتی در مناسبات خانوادگی

در خانواده‌ای که بر چنان پایه‌ای استوار شده باشد در تنه‌ها چشم‌انداز روشنی از استمرار زندگی پویا و سالم را برای آن خانواده تولید نمی‌دهد. بل که هر آن باید در انتظار رسیدن لحظه‌ی فروپاشی آن بود. چنین امری دربرای نهفتن‌هایی در پی مبارزه با حاکمیت‌های همسانند و تمامیت‌خواه درون کشوری کشورها‌ی خود و مبارزه با استحصارات بزرگ جهانی نیز مصفاقی دارد. مسئله این است که برآیند برخورد «حقیقت‌های معقل» نیست که مفهوم دیالکتیکی مستز را غنیت می‌بخشد. حاصل تضاد و برخورد‌های این چنینی [درگیری حقیقت‌های معقل] بی‌وقه ناقص رشد هر پدیده‌ای را آشکار می‌سازد که امروز داشته است بر خلاف جریان یا به حرکتش ادامه دهد. در حوزه تکامل زندگی اجتماعی، چنین حقیقی برای طبقات «استغراه» که پستار، «حقیقت معقل» هستند. امری طبیعی جبری و ضروری است. اما برای آنی‌تر آن‌ها، همان اندازه غیرطبیعی است که روند حرکت گریز‌ناپذیر تکامل اجتماعی را به مانند آن تکامل بازداشتن ساقه گندمی که زیر پایله کرد و با از درون گرفتار آفت خود، قائل مناقشه می‌کند.

مبارزه با «حقیقت معقل» برای جایگزینی «حقیقت معقل» دیگر، مبارزه به حق و عادلانه نام ندارد و برآیند آن را که زاده تضاد است نمی‌توان «تحول پویا» نام نهاد. بنابراین نیروهایی که در صف «مطلق‌گرایان حقیقت‌ناب» قرار ندارند باید دائما صقیف خود را از نفوذ عناصر محرب تأثیرگذار پاک سازند تا تئوری مطلق‌گرایان و هانداندمآزان، چراغ حرکت انقلابی این نیروها را می‌فروغ نگرداند. آن‌ها را آلوده‌ی خود سازند و از آنها به مثابه‌ی عوامل پیش‌در مقاصد ارتجاع‌شان استفاده نکنند. تئوری انقلابی که یوبایی‌اش را در ضدیت با ایستادگرایان، در طول تاریخ مبارزه پرهزینه‌ی تمام ملل جهان اثبات کرده است، با هر قالی که بخواهد در قالب خود ماندگار بماند و به مانی برای تکامل دیالکتیکی حرکت رو به رشد نیروهای تولیدی میل گردد، در تضاد قرار می‌گیرد. تئوری انقلابی حتی در قالب قرار دادن خودش را نیز تحمل‌ناپذیر است. زیرا آن تئوری انقلابی است که در کاربرد معنی‌اش در قالی قرار گرفته باشد.

